

موارد دیگر، جانبداری خود را از قهرمانان مثبت، و دشمنی‌شان را با اشیای و شخصیت‌های منفی اثر، نشان داده‌اند. برای مثال، هنگامی که به شخصیت‌های مثبت رسیده‌اند چنان در وصف خوبیها و ویژگیهای برجسته و حتی زیباییهای ظاهری‌شان مبالغه کرده‌اند که آنان به شخصیت‌های افسانه‌ای - و نه واقعی - پهلو زده‌اند؛ و زمانی که به معرفی چهره‌های مخالف پرداخته‌اند، از آنان چنان چهره‌هایی زشت و زمخت و خشن و جامع جمیع رداییل و ویژگیهای منفی عرضه کرده‌اند، که در میان انسانهای واقعی بسیار بد هم، شاید به ندرت بتوان نمونه‌ای برای آنان یافت. به این ترتیب، داستانی پرداخته‌اند

بسیاری از کسانی که به نوشتن داستانهای تاریخی مذهبی روی آورده‌اند، از موضع یک مؤمن معتقد به قضیه نگاه و آن را بیان کرده‌اند. به این ترتیب، که نتوانسته‌اند تعصب و دل‌بستگی یا کینه و بغض - به عبارت دیگر: حضور - خود را در داستان، مخفی نگاه دارند و بگذارند سیر حوادث و شخصیتها، خود، آن فراز و واقعه و شخصیت داستانی را به مخاطبان بشناسانند و تأثیر مورد نظر را بر او بگذارند. این نویسندگان، صریح و نیمه صریح و آشکار و نیمه آشکار، در داستان حضور پیدا کرده‌اند، و چه در توصیفها و چه در

قسمت آخر

# داستانها و افسانه‌های تاریخی مذهبی برای کودکان و نوجوانان

رضارهگذر

۷۰  
پیاپی ۸۵ / شماره ۵



پرتال جامع علوم انسانی



که اولاً به سبب آشکاربودن جبهه‌گیری نویسنده به سود برخی و زیان عده‌ای دیگر از شخصیتها در آن، نمی‌تواند اعتماد خواننده را به صحت و مستند بودن خود جلب کند. در ثانی، از نظر واقعیتگرایی و باورپذیری، اغلب ضعیف‌گاه بسیار ضعیف - جلوه می‌کند. به همین سبب نیز، نمی‌تواند باور خواننده را به خود جلب کند، و آن تأثیر مورد نظر نویسنده را بر او بگذارد. این، جدا از جنبه‌های شرعی قضیه است؛ که خود بسا ممکن است موجب ایجاد اشکال شود و حتی گناه به حساب آید.

شهید مطهری، در کتاب ارزشمند «حماسه حسینی» خود، ذیل بحث عوامل تحریف در وقایع تاریخی، در این باره کلامی شنیدنی دارد: «این عوامل بر دو قسم است: یک نوع عوامل عمومی است. یعنی به طور کلی عواملی وجود دارد که تاریخ را دچار تحریف می‌کند، و اختصاص به حادثه عاشورا ندارد. مثلاً همیشه اغراض دشمنان، خود، عاملی است برای اینکه حادثه‌ای را دچار تحریف کند. دشمن، برای اینکه به هدف و غرض خود برسد، تغییر و تبدیل‌هایی در متن تاریخ ایجاد می‌کند. و این، نمونه‌های زیادی دارد؛ و نمی‌خواهم در اطراف آنها بحث بکنم...» (ص ۳۰)

«عامل دوم، تمایل بشر به اسطوره‌سازی و افسانه‌سازی است. و این در تمام تواریخ دنیا وجود دارد. در بشر یک حس قهرمان‌پرستی هست، که در اثر آن، درباره قهرمانهای ملی و قهرمانهای دینی، افسانه می‌سازد.<sup>۱۸</sup>

.. درباره امیرالمؤمنین علی(ع)، ما شیعیان چقدر افسانه گفته‌ایم! در اینکه علی علیه‌السلام مرد خارق‌العاده‌ای بود، بحثی نیست. در شجاعت علی علیه‌السلام کسی شکی ندارد. دوست و دشمن اعتراف دارند که شجاعت علی علیه‌السلام شجاعت فوق‌العاده‌ای بوده است. علی علیه‌السلام در هیچ میدان جنگی، با هیچ پهلوانی نبرد نکرد، مگر اینکه آن پهلوان را کوبید و به زمین زد. اما مگر افسانه‌سازها و اسطوره‌سازها، به همین مقدار قناعت کردند؟! ابداً! مثلاً گفته‌اند علی علیه‌السلام در جنگ خیبر با مرحب خیبری رویه‌رو شد، مرحب چقدر فوق‌العادگی داشت. مورخین هم نوشته‌اند که علی در آنجا ضربتش را که فرود آورد، این مرد را دو نیم کرد. (نمی‌دانم که این دو نیم کامل بوده یا نه. ولی در اینجا یک حرفها و یک افسانه‌هایی درست کردند که این را خراب می‌کند. می‌گویند به جبرئیل وحی شد فوراً به زمین برو؛ که اگر شمشیر علی فرود بیاید، زمین را دو نیم می‌کند، و به گاو و ماهی خواهد رسید. بال خود را زیر شمشیر علی بگیر. رفت گرفت. علی هم شمشیر را آن‌چنان فرود آورد که مرحب دو نیم شد. و اگر آن دو نیم را در ترازو می‌گذاشتند، با هم برابر بودند! بال جبرئیل از شمشیر علی آسیب دید و مجروح شد؛ تا چهل شبانه‌روز نتوانست به آسمان برود. وقتی به آسمان رفت، خدا از او سؤال کرد: «این چهل روز کجا بودی؟»

- «خدایا، در زمین بودم. تو به من مأموریت داده بودی.»

- «چرا زود برنگشتی؟»

- «خدایا، شمشیر علی که فرود آمد، بال‌م را مجروح کرد؛ این

چهل روز مشغول بانسازمان بال خودم بودم!»

دیگری می‌گوید: «شمشیر علی آن‌چنان سریع و نرم فرود آمد، که از فرق مرحب گذشت، تا به نمد زین اسب رسید. علی که شمشیر را بیرون کشید، خود مرحب هم نفهمید! گفت: «علی، همه زور تو همین بود؟! (خیال کرد که ضربت کاری نشده است!) همه پهلوانی تو همین بود؟!»

علی گفت: «خودت را حرکت داد. نصف بدنش از یک طرف افتاد و

مرحب خودش را حرکت داد. نصف بدنش از یک طرف افتاد و نصف دیگر از طرف دیگر!»

این حس اسطوره‌سازی، خیلی کارها کرده است. ما نباید یک سند مقدس را در اختیار افسانه‌سازها قرار بدهیم. قانَ فینا اهل البیت فی کلِّ خلف عدو لا ینفون عنه تحریف‌الغالبین و انتحال‌المبطلین و تأویل‌الجاهلین. ما وظیفه داریم. حال هر کس هر چه می‌خواهد، بگوید. آیا صحیح است در تاریخ حادثه عاشورا - حادثه‌ای که ما دستور داریم هر سال آن را به صورت یک مکتب، زنده بداریم - این همه افسانه وارد شود؟!»

انجام چنین مبالغه‌های تحریف‌آمیزی در مورد پیامبر (ص) و اهل بیت و امامان (ع) جدا از اشکالهای فنی و شرعی‌ای که به آنها اشاره شد، موجود اشکالهای دیگری نیز می‌شوند، که در هر حال به سود آن بزرگواران و هدف و نیت خیر نویسندگانی که متوسل به چنین مبالغه‌هایی در آثارشان می‌شوند، نیست. یکی از آن موارد این است که در خصایص ظاهری و جسمانی، آن بزرگواران را اَبَر انسانی‌هایی فوق معمولی معرفی می‌کنند، که گویا خداوند در آفرینش مادی آنان ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای قرار داده است. (به تعبیر دیگر، آفرینش، روی خلقت جسمانی آنان نیز توجه خاص داشته، و به ایشان خصایصی فوق‌دیگر مخلوقات داده است.) حال آنکه اولاً می‌دانیم که از این نظر، آن بزرگواران تفاوت‌هایی این چنین با دیگران نداشته‌اند. (قل انما انا بشرٌ مثکم...). در ثانی، با ایجاد چنین تلقی نادرستی از خصایص جسمانی فوق‌انسانی آنان در ذهن مخاطبان، ما قصد رسیدن به کدام هدف دینی و الهی را داریم؛ و آیا به این طریق، واقعا به چنین هدفی - حتی در صورت وجود و صحت آنها - می‌رسیم؟! روشن‌ترین و آنی‌ترین نتیجه ایجاد چنین تلقی‌ای، این است که مخاطبان آثار داستانی ما - بویژه کودکان و نوجوانان - به این نتیجه خواهند رسید که پیامبر و امامان (ع)، حتی از نظر جسمانی نیز، موجوداتی برتر از انسانهای دیگر - از جمله خود آنها - بوده‌اند. بنابراین، اگر تاب تحمل آن همه خویشتنداریها، از خودگذشتگی‌ها، دشواریها و شکنجه‌های طاقت‌فرسا را در راه دین داشته‌اند، و اگر در این راه، آن همه کارهای عظیم از آنان سرزده، و اگر آن خصایص شگفت و والای انسانی در آنان وجود داشته است، عمدتاً ناشی از همین امتیازات فوق‌العاده‌ای بوده که خداوند، به رایگان، در آفرینش آنان وارد فرموده است. با این ترتیب، چه بسا اگر دیگران نیز واجد آن برتریهای اهدایی خلقتی می‌بودند، قادر به انجام چنان کارها و تحمل آن دشواریها و شکنجه‌هایی می‌شدند. یعنی در واقع، با این کار، ما از عظمت قدرت معنوی و



نیروی شگرف برخاسته از خودسازی و ایمان آنان، در نظر مخاطب اثر خود، کاسته‌ایم.

نتیجه دیگر ایجاد چنین تلقی‌ای در ذهن مخاطب کودک و نوجوان این است که، چون قدیسان دینی فوق بشرند، نمی‌توانند الگویی قابل حصول برای انسانها باشند. زیرا یکی از شرایط مهم جذب به یک الگو و تأثیرپذیری از او - خاصه در سنین پایین - این است که آن نمونه و الگو، از نظر تواناییها و امکانات وجودی، در شرایط اگر نه کاملاً هم یکسان، اما لااقل در مجموع، نزدیک با شخص دارای قابلیت تأثیرپذیری و پیروی باشد.<sup>۱۸</sup>

همه ما به کرات شنیده‌ایم که در هنگامی که برخی موعظه‌گران، مردم را به پیروی از سیره پیامبر(ص) و اهل بیت (ع) دعوت می‌کنند و نحوه زندگی و اعمال آنان را به عنوان نمونه مثال می‌زنند، اغلب جواب می‌شنوند: «آنان پیامبر و امام بودند. ما کجا و آنها کجا...!» به عبارت دیگر، این عده، اغلب، وجود چنان خصایص والای انسانی را در آن بزرگواران، بیشتر ناشی از وجود یک سلسله خصایص و استعدادهای اضافی و فوق انسانی که خداوند به آنان اعطا فرموده است می‌دانند. و از آنجا که خود را از

نظر شمول این لطف خاص خداوندی و آن مواهب اضافی محروم می‌یابند، به طور طبیعی به این نتیجه می‌رسند که این، قیاسی مع الفارق است. یعنی در واقع سرگذشت و روش زندگی آن بزرگان، اغلب، برای آنان، در حد یک داستان و شنیدنی شگفت و جالب باقی مانده است؛ و به سبب فاصله ژرف غیر قابل پرشدنی که میان استعدادها و آفرینش خود و آنان می‌بینند، چه بسا حتی در عالم خیال هم امکان ایجاد همذات پنداری در خود نسبت به آنان را نمی‌یابند، تا از این طریق، تحولی مثبت در خود ایجاد کنند. و این، در واقع، چیزی جز همان نقض غرض از سوی خود چنین نویسندگان مبالغه‌گری نیست.

نتیجه منفی دیگر اتخاذ چنین شیوه‌هایی از سوی نویسندگان، ناشی از طبیعت بهره‌گیری از این گونه روشها در شخصیت‌پردازی در داستان است. آنچه که روانشناسی مخاطبان داستان در این زمینه به اثبات رسانده است و از نظر عقلی و منطقی نیز کاملاً قابل قبول به نظر می‌رسد، این است که، هر شخصیت، با ضدش بهتر شناخته می‌شود. (در واقع، یکی از بهترین شیوه‌ها برای شناساندن هر چه کامل‌تر و فنی‌تر یک شخصیت، معرفی او به وسیله فرد یا افراد متضاد با اوست.) بالاترین حد نمود و جلوه سپیدی، زمانی است که بر متن یا کنار رنگ متضادش، یعنی سیاهی قرار می‌گیرد. (قدر عافیت کسی داند، که به مصیبتی دچار آید.) حال اگر همین سپید، بر متن یا در کنار طیفی کم‌رنگ از سیاه (مثلاً خاکستری روشن) قرار گیرد، مسلماً آن جلوه و نمودی را که در حالت قبل داشت پیدا نخواهد کرد. در یک داستان نیز، کشمکش هنگامی واقعی‌تر، جدی‌تر، پرهیجان‌تر و حتی طولانی‌تر خواهد شد، و در نتیجه، داستان مزبور، زمانی بالاترین کشش را برای مخاطب خود خواهد داشت، که شخصیت اصلی، و قصد یا شخصیت یا مانع یا تصادف مخالف او، از نظر قدرت و استعداد، در شرایطی نزدیک با هم - اگر مساوی باشد، که نور علی نور است - باشند. برای مثال، اگر موضوع محوری داستان شما، کشتی گرفتن دو کشتی‌گیر با هم باشد، زمانی این کشتی از سوی مخاطبان به اندازه کافی جدی و هیجان‌انگیز تلقی خواهد شد، که دو حریف، از نظر نیروی بدنی و آشنایی با فنون کشتی، در سطحی نزدیک به هم باشند. به عکس، اگر از همان ابتدا، تسلط یکی بر دیگری آشکار باشد، از آنجا که - در شرایط عادی - نتیجه چنین کشتی‌ای از همان ابتدا آشکار است، علاقه و هیجانی برای پیگیری جریان و دانستن نتیجه آن، در مخاطب ایجاد نخواهد شد.

در مورد پرداخت شخصیت‌های قدیسین و اشقیان نیز، دقیقاً چنین موضوعی صادق است. درست است که از نظر خصایص معنوی، گروه اول در عرش‌اند و دسته دوم بر فرش، اما این، به آن معنی نیست که در دسته دوم، همیشه، هیچ خصیصه حتی مثلاً جسمانی یا هوشی چشمگیر نیز وجود نداشته است. به عبارت دیگر، وقتی قرار باشد دشمنان و مخالفان پیامبران و امامان، آن قدر حقیر و پست و زبون و ضعیف بوده باشند که برخی از نویسندگان در داستان‌هایشان ترسیم می‌کنند، شکست دادن و به زانو درآوردن آنان از طرف آن

بزرگواران، دیگر عملی چشمگیر و قابل توجه به حساب نخواهد آمد! (مثل اینکه پهلوانی قدرتمند، پشت یک نوجوان نارس را به خاک رسانده باشد.) به بیان دیگر، با این مبالغه‌های تحریف‌آمیز، ما به جای آنکه شخصیت پیامبران و امامان را در نظر مخاطبانمان بالا ببریم، در واقع آنان را کوچک جلوه داده، و ارزش کارهایشان را پایین آورده‌ایم. این است، که از هر نظر که به قضیه نگاه کنیم (چه فنی، چه شرعی، چه تاثیرگذاری بر مخاطبان)، اتخاذ چنین شیوه‌ای در شخصیت‌پردازی داستان‌های مذهبی تاریخی، نمی‌تواند مفید و مثمر ثمر و مثبت تلقی شود.

نکته دیگری که در این ارتباط باید - مجدداً - اضافه کرد، این است که نویسنده مذهبی این‌گونه داستانها، نباید تصور کند که خوانندگان آثار او، لزوماً کودکان و نوجوانانی هستند که در خانواده‌هایی با باورهای دینی عمیق تربیت شده‌اند، و آن زمینه لازم را برای پذیرش مطالب مذهبی دارند. بلکه - هر چند به نظر برسد که بسیاری از مخاطبان اثر، واقعا دارای چنین ویژگی‌ای هستند - او در هنگام نوشتن این قبیل داستانها، باید مخاطبان خود را کسانی تصور کند که نه تنها گرایش قلبی خاصی به مذهب و شخصیت‌های مذهبی ندارند، بلکه حتی ممکن است در اثر تربیت غلط و تلقینات سوء بزرگ‌ترها و اطرافیان ناصالح، نظری خوش هم نسبت به این‌گونه موضوعها و افراد نداشته باشند. آنگاه، داستانش را چنان بنویسد که مخاطب، در عین احساس انصاف و بی‌طرفی و حقیقت‌جویی در او، خود را ناظر بی‌واسطه آن زندگی ببیند؛ و در کمال احساس آزادی، از خلال ماجراها و شخصیتها و سیر داستان، به تدریج راه خود را انتخاب کند، و به نتیجه مورد نظر نویسنده برسد. به عبارت دیگر، مانند هر داستان دیگر، این شخصیتها و ماجراهای داستان باشند که حرف اول و آخر را بزنند؛ و اگر قرار باشد تأثیری بر مخاطب بگذارند، این تأثیر را به ظریف‌ترین و غیرمستقیم‌ترین شکل ممکن - نه با زور و تحمیل فشار آشکار نویسنده - بگذارند.

#### روش‌های مذهبی

با همه آنچه که درباره عقلائی و استدلالی بودن اسلام و مطابقت اغلب احکام و موضوعهای مطرح شده در آن، با علوم واقعی و قابل اعتماد گفته می‌شود - و همه اینها نیز در جای خود درست است - اولین آشنایی و ارتباط اکثر مردم با دین و جذب آنان به آن، از راه دل، و مبتنی بر عاطفه و محبت است. همچنان که، به طور کلی، ارزشها و مسائل ارزشی، در ابتدا، اغلب از طریق تجارب حسی و عاطفی در وجود انسان رخنه می‌کنند و جایگزین می‌شوند و به صورت یک اعتقاد در درون او در می‌آیند، و سپس، به مرور زمان و طی تجارب جدیدی که شخص کسب می‌کند، از پشتوانه‌های استدلالی و عقلی لازم برخوردار می‌شوند. این موضوع، در مورد کودکان و نوجوانان که دارای قلبی پاک‌تر و رقیق‌تر و سرشتی الهی‌تر و دست نخورده‌تر، و در مجموع، بیشتر موجوداتی عاطفی تا عقلی‌اند، به شکلی مضاعف صادق است. به تعبیر دیگر، انسانها، به ویژه در سنین پایین‌تر، بیشتر احساسی‌اند، تا عقلی و استدلالی.<sup>۲۰</sup>

آنان در روابط اجتماعی خود و ضمن برخورد با دیگران، آنچه را که خوشایند طبعشان قرار می‌گیرد جذب می‌کنند، و آگاهانه یا ناخودآگاه، از آنها متأثر می‌شوند. و پر واضح است که هر چه فطرتشان پاک‌تر و دست نخورده‌تر باقی مانده باشد - که کودکان و نوجوانان عمدتاً این چنین‌اند - بیشتر جذب پاکیزه و نیکبها و ارزشهای والا می‌شوند. مذهب و شخصیت‌های مذهبی، از جمله مقوله‌هایی هستند که هر گاه بی‌خدا و پیرایه و ملاحظاتی عمدتاً غلط ناشی از کوه‌بینیها، و به شیوه‌ای مناسب مطرح می‌شوند - البته با رعایت ظرفیت و مختصات سنی مخاطب - خود به خود آن قدر زیبا و جذاب هستند که به راحتی، مردمان پاک‌نهاد را به خود جذب و جلب می‌کنند؛ و اغلب، چنان شوروری در دل‌های آنان برمی‌انگیزند که ممکن است زندگی‌شان را دگرگون کنند و برای همیشه، در مسیر تعالی و رشد معنوی بیندازند. از آن سو، طبق اصل اصیل روانشناختی «آنچه از دل برآید بر دل نشیند»، در داستان‌نویسی، یکی از عوامل مهم در تحت تأثیر قرار دادن مخاطب - علاوه بر آشنایی کافی بر شگردهای خاص این رشته هنری - وجود صداقت و صمیمیت در اثر و نویسنده آن است. نویسنده، زمانی می‌تواند داستانی مؤثر و جذاب بنویسد، که پیش و بیش از همه، خود تحت تأثیر موضوع و مضمون آن واقع شده باشد. این قضیه، هنگامی که به مطالب معنوی و اعتقادی مربوط می‌شود، اهمیتی چند چندان می‌یابد.

احادیث و اشارات مذهبی ما، مملو از نکاتی است که به همین موضوع اشاره دارد. به طوری که در مواردی، گفته شده است که حتی تنها اعتقاد به یک موضوع، برای یک مبلغ و آمر به معروف و ناهی از منکر کافی نیست. بلکه برای تأثیرگذاری هر چه بیشتر سخن او بر مخاطب، مقید و عام بودن او به آن امور نیز، از شروط لازم است. غرض از بیان این مقدمه نسبتاً طولانی اینک، صرف داستان‌نویس بودن یا مثلاً داشتن آشنایی کافی با تاریخ، همیشه نمی‌تواند داستان مذهبی یا تاریخی مذهبی نویسنده‌ای را از تأثیرگذاری لازم بر مخاطب برخوردار کند.<sup>۲۱</sup> بلکه در کنار همه اینها، وجود اخلاص و اعتقاد قلبی در او نیز - لاقلاً در یک حد متعارف - لازم است. و پرواضح است که هر چه این اخلاص و اعتقاد شدیدتر باشد، نفوذ و تأثیر اثر در مخاطبان، به مراتب بیشتر و عمیق‌تر خواهد بود. کما اینکه در میان آثار داستانی مذهبی موجود، گاه به داستان‌هایی بر می‌خوریم که هر چند ممکن است از نظر استفاده لازم از عناصر و شگردهای داستان‌نویسی، دست کمی از آثار مشابه خود نداشته باشند، اما بردی چندان در جامعه مذهبی پیدا نکرده‌اند و اقبالی آن چنان از طرف اهل ایمان، نسبت به آنها به عمل نمی‌آید. این گونه آثار، حتی اگر هم از نظر توزیع و تیراژ نیز وضعیت مناسبی بیابند، باز نمی‌توانند عمیقاً مخاطب خود را منقلب کنند و در او شوروری معنوی برانگیزند و باعث ایجاد تحولی جدی در وی شوند.<sup>۲۲</sup>

به عبارت دیگر، باید نیاز به وجود اخلاص و شور و شیفستگی نسبت به مذهب و

شخصیت‌های دینی، و باور ژرف قلبی و تقید عملی به دستورات الهی را نیز، به سایر شروط لازم برای نویسندگی داستان‌های مؤثر مذهبی و تاریخی مذهبی، در نویسنده، افزود.

این شرط - همچنان که پیش‌تر نیز اشاره شد - فقط برخاسته از یک تعصب یا حتی نگاه مذهبی به موضوع نیست. بلکه، روانشناسی نویسندگی نیز - هر چند با تعابیری دیگر - بر آن صحنه گذاشته و تأییدش کرده است. اما البته، این سخن، به آن معنی نیز نیست که هر شخص مؤمن متدینی، به صرف داشتن باور و اعتقاد ژرف قلبی به دین و شخصیت‌های دینی، قادر است داستان‌های جذاب و مؤثر مذهبی بنویسد. بلکه این، تنها یکی از شروط معنوی و درونی لازم برای نویسنده چنین داستان‌هایی است.<sup>۲۳</sup>

پی‌نوشت‌ها:

۱۸. «در شب‌های عید غدیر، آقای دکتر شریعتی یک بحث بسیار عالی راجع به این حس که در همه افراد بشر میل به اسطوره‌سازی و افسانه‌سازی و قهرمان‌سازی و قهرمان پرستی، آن هم به شکل خارق‌العاده و فوق‌العاده‌ای هست، ایراد کردند.» (پانویس، مربوط به کتاب «حماسه حسینی»، و مطلب مذکور از شهید مطهری است.)

۱۹. در این زمینه، در تفسیر آن آیه از قرآن که به ایرادگیری مشرکان و کافران به پیامبران، در این باره که خداوند چرا از میان فرشتگان خود، پیامبری برای راهنمایی خلق نرفتاد، تمثیلی جانانه دارد: که سرشار از نکات اصیل روانشناختی است.

۲۰. در این باره، فروید معتقد بود که اکثر انسانها، بیش از آنکه تابع عقل و منطق و دانش باشند، بر اساس غرایز خود عمل می‌کنند.

۲۱. پرواضح است که این مقوله، با احساساتی شدن نویسنده در هنگام نوشتن داستان، به کلی فرق دارد. هر چه اولی لازم و ممدوح است، دومی زیباخش و مذموم است. نویسنده می‌تواند راجع به موضوع خاصی بسیار و از بن وجود انگیزه شود. اما بهتر است تنها زمانی شروع به نوشتن داستان درباره آن موضوع کند که به نوعی تعادل احساسی و روانی راجع به آن رسیده باشد. یا لاقلاً از آن مایه خویشنداری و کف نفس برخوردار باشد که بتواند مانع دخالت آشکار و بی‌جای آن احساسات در داستان شود.

۲۲. یکی از اساتید بزرگ و اسلام‌شناسان مبرز، که هم تحصیلات حوزه‌ای را در سطح اجتهاد دارد و هم دکترای الهیات و معارف اسلامی از دانشگاه، و از استادان بنام و صاحب قلمان مشهور کشور است، روزی در مجلسی خصوصی می‌فرمود: «تا به حال افراد متعددی دست به ترجمه قرآن زده‌اند. اما قابل تأمل است که یکی از آن ترجمه‌ها بسیار بیش از بقیه اقبال عام یافته و مورد توجه مردم واقع شده است. این در حالی است که این ترجمه، لزوماً دقیق‌ترین و منقح‌ترین آن ترجمه‌ها هم نیست. اما از آنجا که مترجم آن، در کارش از نوعی اخلاص و شور و ایمان منحصر به فرد - در میان سایر مترجمان قرآن - برخوردار بوده است، خود به خود ترجمه‌اش این مقام و اقبال را در میان سایر ترجمه‌ها به دست آورده است.» آنگاه می‌افزود: «در کارهای مربوط به دین، علاوه بر سایر عوامل و ملزومات، اخلاص و اعتقاد قلبی عمیق نیز یکی از شروط اصلی موفقیت است.»

۲۳. روزی با یکی از دوستان اهل قلم درباره یکی از داستان‌هایی که راجع به تاریخ اسلام و زندگی پیامبر (ص) نوشته شده و تاکنون بالاترین تیراژ را در میان این گونه آثار مشابه داشته است صحبت می‌کردم. من از کیفیات بالای هنری این اثر و جنبه‌های والای رشک‌انگیز آن صحبت کردم، و اعجابم را از غنای فوق‌العاده آن بیان داشتم. دوستم در پاسخ من، با لحنی سرد و بی‌تفاوت گفت: «من در سال‌های قبل از انقلاب، این کتاب را در زندان خواندم. اما شوروری در من برنمی‌گیخت، و چیزی بر ایمانم اضافه نکرد.» بعد، در توضیح صحبتش اضافه کرد: «به اعتقاد من، نویسنده آن کتاب، فقط محقق و داستان‌نویس خوبی بوده است.»

